

انیشتن و خداباوری او

نمیدانم چرا مردم با اینکه اصلاً مرا درک نمیکنند، اینقدر از من خوششان می آید.
آلبرت انیشتن.

گردآوری: شارمین مهر آذر
Sh.mehrazar@gmail.com

سال 2005 توسط سازمان ملل به سال فیزیک نامگذاری شده بود زیرا در این سال 100 سال از معرفی فرمول معروف تبدیل انرژی به ماده انیشتن که تحولی بزرگ در فیزیک راباعت شد میگذشت. انیشتن بدون شک از نوابغ بزرگ تاریخ بشر است و همه آدمهای روی زمین برای او به دلیل جایگاه والای علمی اش ارزش و احترام قائل هستند و او را خودی میدانند، حتی اسلامگرایان فاشیست و نژادپرستی که خصومت درونی با یهودیان دارند و صهیونیسم را بهانه این نژادپرستی وافر خود میکنند بگونه ای از انیشتن سخن میگویند که انگار انیشتن پسر خاله امام حسین بوده است و از محبان حضرت علی اصغر بوده است.

محبوبیت انیشتن به قدری زیاد است که معمولاً افراد بسیاری از نام او برای تایید خداباوری استفاده میکنند و میگویند خداباوری درست است زیرا انیشتن خدا باور بوده است، یا میگویند حتی انیشتن نیز خدا را قبول داشته است، چگونه است که کسی خدا باوری را نابخردانه بیاید مگر کسی میتواند از انیشتن خردمند تر باشد؟ برای من بارها پیش آمده است که افرادی چنین مسئله ای را مطرح میکنند، توگویی انیشتن مرجع تقلید این افراد است. البته این سخن چیزی جز سفسطه توسل به مرجعیت نیست، هیچ انسانی مرجع مطلق شناخت خدا نیست. یعنی اگر کسی بگوید خدا باوری درست است زیرا شخص A خدا باور است، بدون توجه به اینکه شخص A چه کسی است او حرفی باطل را زده است زیرا یک شخص را مرجع حقیقت در مورد موضوعی مانند وجود خدا که اساساً مرجع پذیر نیست قرار داده است و این از سفسطه های شناخته شده و رسمی منطقی است. از این گذشته انیشتن یک فیزیکیان بوده است و تخصصی در بررسی وجود یا عدم وجود خدا نداشته است، برخی از نظریات انیشتن در مورد کائنات و فیزیک که رشته و تخصص خود او بوده نیز اکنون رد شده اند، حال نظر انیشتن در مورد خدا چه اهمیتی میتواند داشته باشد؟ نظر او در مورد خدا همانقدر اهمیت دارد که نظر آیت الله خامنه ای در مورد نسبیت عام انیشتن ارزش دارد. بنابر این تصور نمیشود که کسی با ایراد این سخن براستی بخواهد چیزی را اثبات کند مگر اینکه آن شخص بسیار از استدلال کردن نا آگاه باشد و به عبارت دیگر درست فکر کردن را نیاموخته باشد. اما از آنجا که خدا باوران معمولاً در فکر کردن لنگ میزنند و درست اندیشیدن را نیاموخته اند بسیار این مطلب را مطرح میکنند.

از این که بگذریم خدا باوران از انیشتن سوء استفاده میکنند و به خطا (یا به دروغ؟) وی را در صف خدا باوران قرار میدهند، هدف از نگارش این نوشتار این است که باور انیشتن نسبت به خدا تشریح شود و همچنین این نوشتار نشان خواهد داد که انیشتن خویشاوندی چندانی با دین داران ندارد و شباهت بسیار بیشتری به بیخدایان و افراد سکولار داشته است.

نخستین نکته که باید به آن توجه داشت این است که انیشتن نیز مانند هر انسان دیگری در زندگی خود سیری تکاملی را طی کرده است. انسانهایی که از پویایی و خلاقیت ذهنی برخوردار هستند معمولاً وقتی سانشان بیشتر میشود باورهایی که محیط بطور تصادفی به آنها تحمیل کرده است بازرسی میکنند و آنچه نابخردانه به نظرشان

می آید و از فیلتر خرد (خرد چیست؟) آنها عبور نمیکنند را به دور می اندازند. البته همه اینگونه نیستند، دین خوبی و تقلید از محیط در بسیاری از افراد باقی میماند و آنها با همان تفکراتی که با آن بدنیا آمده اند از دنیا میروند. از اینرو است که وقتی میخواهیم در مورد شخصی قضاوت کنیم و باورهای او را بسنجیم باید به آخرین باورهای او مراجعه کنیم نه باورهایی که در گذشته داشته است. ملاک قضاوت در مورد افکار انسانها آخرین افکار آنها است که داشته اند و این امری بدیهی است.

آلبرت انیشتن در چهاردهم مارچ 1879 بدنیا آمده است و در 18 آپریل سال 1955 فوت شده است. کتابی توسط یک محقق جمع آوری شده است که شامل بسیاری از نامه هایی که انیشتن دریافت میکرد است و پاسخ وی به آن نامه ها میباشد. این کتاب باورهای دینی انیشتن را بطور بسیار مشخصی معین میکند و نشان میدهد که انیشتن آنچه خدا باوران و دین خویان فکر میکنند نیست. در این نوشتار از همان کتاب چند نامه را بررسی میکنیم تا باورهای دینی انیشتن بیشتر روشن شوند.

نخستین نامه ای که در این مجموعه جلب توجه میکند این است:

یک دختر بچه کلاس ششم از مدرسه یکشنبه (مدارس دینی که مسیحیان در روزهای یکشنبه برگزار میکنند تا انجیل را به کودکان بیاموزند) از نیویورک، با تشویق معلمش این نامه را به انیشتن در پرینستون در تاریخ 19 ژانویه 1936 نوشته است، او از انیشتن پرسیده است که آیا دانشمندان نیز دعا میکنند و نماز میخوانند؟ اگر میخوانند برای چه چیزی دعا میخوانند. انیشتن به این نامه در 24 ژانویه 1936 اینگونه پاسخ داده است:

من تلاش کرده ام به پرسش تو به ساده ترین شکل ممکن پاسخ دهم. این پاسخ من است:

تحقیقات علمی بر این پایه استوار هستند که هر اتفاقی که می افتد به دلیل وجود قوانین طبیعت اتفاق می افتد، و این در مورد رفتار مردم نیز درست است. به همین دلیل، یک دانشمند محقق به سختی ممکن است باور کند که اتفاقها تحت تاثیر دعاها قرار بگیرند، مثلاً (اتفاق افتادن آنها) به دلیل خواست یک موجود ماوراء طبیعی باشد. البته باید به این توجه داشته باشیم که دانش واقعی ما نسبت به این قوانین ناقص و پراکنده است بنابر این، باور به اینکه قوانین طبیعی همه چیز را توضیح میدهند نیز خود مبتنی بر گونه ای از ایمان است و این ایمان تابحال تا حدود زیادی به دلیل موفقیت های تحقیقات علمی موجه شناخته شده است (درست از آب در آمده است).

اما از طرف دیگر، هر کس که بگونه ای جدی به دنبال علم باشد، متقاعد خواهد شد که روحی در قوانین جهان تجلی یافته است، روحی برتر از انسان که در مقابل آن ما با قدرت کم خویش باید احساس فروتنی بکنیم، از این رو است که تعقیب علم احساس دینی خاصی را دنبال دارد، که البته این با دینداری افراد خام بسیار متفاوت است. (1)

حال آیا انیشتن پسر خاله امام حسین بوده است؟ آیا همانند مذهبیون نیمه دیوانه در مورد خدا فکر میکرده است؟ همین باید برای خدا باوران کافی باشد که دیگر نامی از انیشتن نیاورند و او را نیز متعلق به اردوی خردگرایان و بی دینان بدانند، همین باور انیشتن به خودی خود نشان میدهد که از نظر او اسلام، مسیحیت، آیین زرتشت، آیین یهود و آیین بهائیت نابخردانه هستند و این انسانها که فکر میکنند با ورد خواندن و صحبت کردن با خدا اتفاقی می افتد از نظر انیشتن کاری بسیار نابخردانه انجام میدهند.

هیچ بعید نیست که خدا باوران این گفته انیشتن را اینگونه تفسیر کنند که انیشتن به روح معتقد بوده است، و فرض کنند که منظور او از روح همان روحی است که خدا باوران به آن معتقدند، هیچ برداشتی از این گفته نمیتواند تا این اندازه غیر منصفانه و نابخردانه باشد. انیشتن یک فیلسوف تحلیلی مثل راسل یا ویتگنشتاین نیست که سخنانی دقیق و مشخص و روشن بگوید او به دلیل زندگی در دوران خود و همچنین خوی و منش خود بگونه ای شاعرانه در مورد علم سخن میگوید. او میگوید پیچیدگی هایی که در طبیعت وجود دارد بگونه ای باعث کرنش و تواضع در کسی میشود که گوشه ای از این پیچیدگی ها را درک میکند نه چیزی بیشتر از این، این خدا، روح و دینی که انیشتن از آنها صحبت میکند هیچ ارتباطی با خدا، روح و دینی که در باورهای دینی سیستماتیک مثل اسلام وجود دارد ندارد. البته من شخصاً منتقد اینگونه برخورد انیشتن هستم، اینگونه سخن های او تنها بهانه دست خدا باوران و خرافه گرایان میدهد، انیشتن باید بطور روشن و دقیق اعلام میکرد که نظرش راجع به خدا

چیست و اگر جرات بیان آنرا نداشت میتوانست سکوت کند و به اینگونه پرسشها پاسخ ندهد. برخی فکر میکنند انیشتن چون از پیشینه یهودی آمده است باید یهودی باشد. این درست است که انیشتن در یک خانواده یهودی بدنیا آمده است و حتی گاهی خود را نیز یهودی خوانده است، اما باید توجه داشت که یهودیت برای یهودیان بیش از یک دین است، یهودیت برای آنها بگونه ای نژاد و حتی ملیت و فرهنگ نیز حساب میشود، از همین رو است که یهودیان به فلاسفه بیخدایی که در میانشان رشد کرده اند میگویند یهودیان بیخدا! یعنی کنار گذاشتن باورهای آیین یهود به خودی خود باعث نمیشود که شخصی دیگر یهودی خوانده نشود، از انیشتن در یک مصاحبه پرسیده شده است چرا با اینکه تفکراتش در تناقض با آیین یهود است همچنان خود را یهودی میخواند؟ او پاسخ داده است:

تعریف کردن کلمه یهودی بسیار دشوار است، نزدیک ترین توصیفی که من میتوانم از وضعیت خودم بدهم، تشبیه خودم به یک حلزون است که در دریاها دیده میشود. حلزون از یک بدن و یک خانه که به دوش دارد تشکیل شده است، اگر شما این خانه صدفی را از او جدا کنید، هنوز هم به آن موجود حلزون میگویند. یک یهودی که اعتقادات دینی خودش را نیز کنار بگذارد به همین شکل هنوز یک یهودی شمرده میشود. (2)

بنابر این روشن است که انیشتن به باورهای دینی آیین یهود هیچگونه باوری نداشته است، او نه تنها پسر خاله امام حسین نبوده است، بلکه به یهوه و آفرینش جهان در هفت روز، خلقت آدم و حوا، طوفان نوح و تمام سایر قصه های شنگول و منگول و حبه انگورمانندی که در کتابهای دینی سامی دیده میشود نیز باور نداشته است و پسر خاله انبیای بنی اسرائیل هم نبوده است. او در زندگینامه ای که خود نوشته است اینگونه تحولات دینی خود را شرح میدهد:

... علی رغم اینکه من پسر یک خانواده کاملاً غیر مذهبی یهودی بودم، به باور دینی عمیقی رسیدم، که این باور بطور ناگهانی در 12 سالگی من پایان یافت. با خواندن کتابهای علمی معروف، من به این نتیجه رسیدم که بیشتر قصه های کتاب مقدس نمیتواند درست باشد. نتیجه این دگر اندیشی نوعی آزاد اندیشی تند بود، زیرا به نظر من میرسید که (مذهبیون) جوانان از روی عمد فریب میدهند... شک در مورد همه نوع مرجعیت (برای حقیقت) در من بر اثر این تجربه رشد کرد. من به عقیده ای شک گرایانه رسیدم و این شک گرایی هرگز مرا ترک نکرده است. (3)

اما باور نداشتن به آیین یهود برابر با بیخدایی نیست، از انیشتن پرسیده شده است که آیا به خدای شخصی باور دارد؟ پاسخ انیشتن این بوده است:

در 22 مارچ 1954 مردی خودساخته نامه ای به دست خط خود در چهار برگ به زبان انگلیسی برای انیشتن در پرینستون ارسال کرده بود. نگارنده انیشتن را ستایش کرده و گفته بود که افراد معدودی همچون انیشتن جرات سخن گفتن را دارند، او پرسیده بود که آیا بهتر نیست جهان به حیوانات بازگردانیده شود. او گفته است "گمان میکنم که شما مایل باشید بدانید من چه کسی هستم" و در ادامه به شرح کوتاهی از زندگی خود پرداخته است، نوشته است که چگونه در سن 9 سالگی از ایتالیا به ایالات متحده آمریکا آمده بود، در آب و هوایی بسیار سرد و سخت که خواهرانش نتوانسته بودند در آن شرایط به زندگی خود ادامه دهند پا به آمریکا میگذارد و بعد از 6 ماه مدرسه رفتن، در سن 10 سالگی آغاز به کار کردن میکند. او شرح میدهد که چگونه در 17 سالگی به کلاس بعد از ظهر رفته است و... و اکنون یک کار عادی بعنوان تعمیرکار ماشینها دارد، و در اوقات اضافی اش کار و کسب خود را دارد. او خود را یک بیخدا معرفی میکند. گفته است که آموزش حقیقی از طریق خواندن کتابها حاصل میشود. او از مقاله ای که در مورد باورهای دینی انیشتن نوشته شده است نقل قول میکند و اعلام میکند که به درستی آنها شک دارد. نسبت به بسیاری از باورهای دینی رسمی بی حرمتی میکند و در مورد میلیونها آدمی که خدا را در زبانهای مختلف دعا میکنند صحبت کرده، و میگوید او (خدا) باید منشیها و روحانیون زیادی را اختیار کرده باشد که تمام گناهان انسانها را ثبت کنند. او نامه اش را با بحثی بلند در مورد نظامهای سیاسی ایتالیا و ایالات متحده به پایان میبرد که این بحث را به دلیل بلند بودنش نمیتوان در اینجا ذکر کرد. او همچنین چکی را برای

انیشتن فرستاده است تا انیشتن آنرا در راه خیریه خرج کند. در 24 مارچ 1954 انیشتن پاسخ زیر را به زبان انگلیسی به این نامه داده است:

من صدها و صدها نامه دریافت میکنم اما خیلی کم پیش می آید که نامه ای به جالبی نامه شما دریافت کنم. من باور دارم نظر شما در مورد اجتماع ما کاملاً معقول است. آنچه شما در مورد باور های دینی من خوانده اید البته دروغی بیش نبوده است، دروغی که بطور سازمانیافته ای تکرار میشود. من به خدای متشخص اعتقاد ندارم و نه تنها هرگز این را انکار نکرده ام، بلکه بارها نیز آنرا به روشنی بیان کرده ام. اگر چیزی درون من وجود داشته باشد که بتوان آنرا باوری دینی نامید، آن همان ستایش بی منتهای من است از ساختار جهان، تاجایی که علم بتواند آنرا آشکار سازد.

امکان دریافت پولی که شما برای من ارسال کرده اید برای من بعنوان دریافت کننده ای شایسته وجود ندارد (من لایق این پول نیستم). بنابر این آنرا برای شما با درک خوش قلبی و نیت خوب شما باز میگردانم. نامه شما نشان میدهد که خرد نتیجه مدرسه رفتن نیست، بلکه نتیجه تلاشیست به طول یک عمر برای دریافت آن. (4)

منظور از خدای شخصی خدای زنده است. در نظر تقریباً تمام خدا باوران خدا یک شخص است یعنی دارای شخصیت و شعور است و همچنین از اختیار برخوردار است. از ویژگیهای اساسی خدای متشخص این است که فکر میکند و رفتار میکند یعنی کارهایی را انجام میدهد. از ویژگیهای فرعی او این است که عصبانی میشود، عاشق میشود، متنفر میشود، و سایر عواطف را از خودش نشان میدهد، سخن میگوید، میشنود، میبیند و دریافت حسی دارد. خدای تمامی ادیان اینگونه خدایی است. به محض اینکه یک خدا باور خدا را یک شخص و یک کس بداند او خدایی متشخص را تصور کرده است و انیشتن با چنین دیدگاهی کاملاً مخالف است و به روشنی مخالفت خود را ابراز داشته است. همین مسئله باعث میشود که او دیگر خدا باور (تئیست، خدا باور چیست؟) به شمار نرود. بنابر این با اینکه تقلید کردن از انیشتن یا هر شخص دیگری کاملاً کاری نابخردانه است و انسان خردگرا باید استقلال فکری داشته باشد، حتی اگر قرار است از انیشتن نیز پیروی کنیم و قلابه به گردن انداخته و قلابه خود را به دست انیشتن داده و مقلد او شویم، این مرجع تقلید ما را به سوی خدا باوری هدایت نخواهد کرد! او ما را از خدا باوری و آنچه عوام از آن با خدا پرستی یاد میکنند خارج خواهد کرد.

در بایگانی نامه های انیشتن نامه ای به تاریخ 5 آگوست 1927 وجود دارد که او آنرا از یک بانکدار در کلرادو وقتی در برلین بوده است دریافت کرده است. از آنجا که در ابتدای نامه نوشته شده است "چندین ماه پیش، من نامه ای به شرح زیر برای شما نوشتم"، به نظر میرسد که انیشتن به نامه قبلی این شخص پاسخ نداده است. او در نامه اش نوشته است که بیشتر دانشمندان دیگر به خدای ریشو و مهربانی که اطرافش را فرشتگان فرا گرفته اند معتقد نیستند، هر چند که بسیاری از مردم خالصانه به چنین خدایی معتقدند و او را پرستش میکنند. مسئله وجود خدا در بحث های یک گروه متفکر مطرح شده است و برخی از اعضای این گروه تصمیم گرفته اند نظر دانشمندان ممتاز را در مورد خدا جویا شوند، بگونه ای که پاسخ این دانشمندان قابل چاپ کردن باشد، این بانکدار در نامه اش از انیشتن خواسته است که او نیز نظرش را در مورد خدا اعلام کند. انیشتن پاسخ زیر را به زبان آلمانی نوشته است، این نامه ممکن است برای بانکدار ارسال نشده باشد.

من نمیتوانم خدایی شخصی را که بطور مستقیم در رفتار افراد نفوذ داشته باشد، یا بطور مستقیم به قضاوت مخلوقات خود بنشیند درک بکنم. من نمیتوانم چنین چیزی را درک بکنم هر چند واقعیت این است که علیت مکانیکی تا حدودی توسط علم مدرن زیر سوال رفته است. مذهبی بودن من تنها شامل ستایش متواضعانه من از روح بی نهایت برتری است که خود را در ما بعنوان موجوداتی خرد آشکار میکند، و با درک ضعیف و ناپایدار ما، باعث میشود ما واقعیت را درک کنیم. اخلاقیات از بالاترین اهمیت برخوردارند، اما برای ما، نه برای خدا. (5)

ممکن است خدای اسلام ریشو نباشد اما در قرآن به روشنی اشاره شده است که او صورت دارد، و مسلمانان قرار است بعد از مرگشان صورت و وجه او را ببینند، همچنین به این مسئله اشاره شده است که اطراف الله را فرشتگان فرا گرفته اند، مهربان بودن الله هم که بیش از 114 بار تکرار شده است، الله هم در قرآن ادعا کرده است که بطور مستقیم در رفتار افراد نفوذ دارد و از گردنشان به آنها نزدیک است، و همچنین مورد قضاوت قرار گرفتن انسانها

در قیامت، یعنی معاد از اصول اساسی دین اسلام است، چگونه ممکن است مسلمانان بخواهند از نام چنین کافری که تمامی اصول دین آنها را زیر سوال میبرد سوء استفاده کنند؟ درست است که انیشتن در سخنانش گاهی به دیندار بودنش اشاره میکند ولی منظور او از دین چیست؟ او در یک سخنرانی که برای اتحادیه حقوق بشر آلمان در پاییز 1932 در برلین ایراد کرده است روشن کرده است که منظور او از دین چیست:

جایگاه ما بر روی این زمین عجیب است. همه ما بدون اینکه دعوت شده باشیم یا اختیاری داشته باشیم برای مدتی به اینجا می آییم، بدون اینکه پاسخ چراها و چگونه ها را بدانیم. در زندگی روزمره ما تنها احساس میکنیم که انسانها برای دیگر انسانها اینجا هستند، برای کسانی که دوستشان داریم و برای کسانی که سرنوشتشان به ما گره خورده است... زیباترین و عمیق ترین تجربه ای که یک انسان میتواند داشته باشد احساسی اسرار آمیز است. این احساس قاعده زیرین دین نیز است، همینطور کوشش جدی در زمینه هنر و علم نیز برای رسیدن به همین احساس است. کسی که هرگز این تجربه را نداشته باشد به نظر من اگر مرده به شمار نیاید حداقل کور به شمار می آید. مذهبی بودن برای من وقتی تحقق می یابد که ما احساس میکنیم پشت هر چیزی که آنرا تجربه میکنیم چیزی وجود دارد که ذهن ما نمیتواند آنرا درک کند و زیبایی و افراتگی آن تنها بطور غیر مستقیم به ما موجودات کوچک و خرد به ما میرسد، من به این معنی دیندار هستم. برای من این کافی است که از این اسرار به شگرف آیم و متواضعانه تلاش کنم با ذهن خود فقط تصویری از ساختار باشکوه آنچه وجود دارد را دریافت کنم. (6)

با اینحال تکلیف دین نیز از نظر انیشتن مشخص میشود، منظور او از دین به هیچ عنوان چیزی شبیه به اسلام، مسیحیت، یهودیت، بهائیت و غیره نبوده است او تعریفی ویژه خود را از آنچه آنرا دین میداند برای دین دارد. اینجا است که جمله معروف او "علم بدون دین چلاق است و دین بدون علم کور است" معنی بیشتری پیدا میکند، شخصی که تواضع و شوق برای رسیدن به علم و حقیقت را نداشته باشد و موجودی خودخواه باشد که واقعا فکر میکند بسیار میداند و از کانال ویژه ای دسترسی به حقایق غیر قابل تردید دست یافته است هرگز نمیتواند عالم خوبی گردد، اینجا است که علم او کور چلاق خواهد بود. اینکه انیشتن چرا شوق و تمایل برای یافتن حقایق در طبیعت را احساسی دینی میداند، به این دلیل است که تلاشهای علمی برای یافتن حقایق علمی همه بر این ایده استوار هستند که میتوان با تجربه حقایق را یافت، و این ایده به نگر انیشتن قابل اثبات نبوده است از همین رو او این ایده را از روی ایمان پذیرفته بود نه از روی خرد و چیزی که از روی ایمان پذیرفته شود باوری دینی است، به نظر نمیرسد هیچ دلیل دیگری برای اینکه انیشتن علم را در ارتباط با دین بداند وجود داشته باشد. این جمله معروف انیشتن از پاراگراف زیر گرفته شده است، اما معمولا خداپاوران و دین خویان تمام پاراگراف را مطرح نمیکنند تا منظور انیشتن پنهان بماند و مخاطب فکر کند انیشتن نیز ابله بوده است:

علم تنها ممکن است توسط کسانی خلق شود که سرشار از آرزو برای یافتن حقیقت و فهم درست هستند. اما اینگونه احساس، سرچشمه از حوزه دین میگیرد. این احساس همچنین به ایمان به احتمال اینکه قوانین جهان هستی منطقی و خردمندانه باشند، یعنی قابل درک توسط خرد هستند وابستگی دارد. من نمیتوانم هیچ عالم ممتازی را تصور کنم که چنین ایمان سرشاری نداشته باشد. این وضعیت را میتوان با یک تصویر ابراز کرد: علم بدون دین چلاق است و دین بدون علم کور. (7)

یکی از ویژگیهای آدمهای مذهبی این است که با گذشت زمان آنها نیز تکامل می یابند، بسیار شنیده میشود که خدا یک نوع انرژی است و یا مکانیک کوانتومی آخرت را و وجود روح را اثبات کرده است و از این دست اباطیل. به این دسته از اراجیف که تلاش میکنند مزخرفات دینی را علمی جلوه دهند سودوساینس (Pseudoscience) گفته میشود. در زمانی که انیشتن تئوری نسبیت را مطرح میکند یکی از این باوه گویان نامه ای برای انیشتن میفرستد:

یک خاخام (عالم یهودی) از شیکاگو که خطابه ای پیرامون "معانی دینی که تئوری نسبیت میرساند" را آماده میکرده است، به انیشتن در پرینستون نامه ای به تاریخ دسامبر 1939 نوشته است و از او پرسشهایی را پرسیده است، انیشتن پاسخ زیر را به این خاخام داده است:

من باور ندارم که ایده اساسی تئوری نسبیت میتواند کلاً هیچ ارتباطی با حوزه دین که متفاوت با حوزه علم است داشته باشد. من این رابطه را در این واقعیت میبینم که روابط عمیق درونی در دنیای عینی میتواند توسط قضایای ساده منطقی درک شوند و تئوری نسبیت نیز دقیقاً همینگونه است - میتواند با قضایای ساده منطقی دنیای عینی را شرح دهد. باور دینی که با تجربه منطقی، روابط عمیق عینی تولید میشود بگونه ای متفاوت از آن دسته عواطفی هستند که معمولاً مذهب نامیده میشوند. اینگونه باور دینی بیشتر یک احساس احترام و تکریم از نقشه ای که در جهان مادی تجلی یافته است میباشد. این باور ما را به سویی نمیبرد که موجودی خدامانند را که از روی شخصیت خودمان ساخته شده است و از ما درخواستهایی دارد و علاقه و منفعت در ما افراد بطور شخصی دارد را تصور بکنیم. در این - باور "مذهبی" نه تمایلی وجود دارد نه هدفی، نه بایدی، بلکه تنها یک موجود وجود دارد. به همین دلیل افرادی مثل ما در اخلاقیات تنها یک جنبه انسانی میبینند، هرچند که مهمترین مسئله در حوزه انسانی باشد.

شخصی دیگر نیز نامه مشابهی به انیشتن فرستاده است:

در فوریه 1921 انیشتن نامه ای را از بانویی در وین دریافت میکند، او از انیشتن پرسیده است که آیا انیشتن معتقد است که انسانها روح دارند و آیا این روح بعد از مرگ انسان ادامه حیات پیدا میکند یا نه. پرسشهای مشابه دیگری نیز در همین نامه یافت میشوند، در 5 فوریه 1921 انیشتن پاسخ بلندی به آن بانو داده است. این قسمتی از این پاسخ است:

این مد و گرایش مرموز زمان ما، که خود را بویژه بصورت عرفان و معنویت آشکار میکند، در نگر من بیش از نشانی از ضعف و گیجی نیست. از آنجا که تجربیات درونی ما، باز تولید و ترکیب دریافتهای حسی ما هستند، مسئله وجود روح بدون بدن، برای من پوچ و خالی از معنی به نظر میرسد. (8)

از طرفی دیگر انیشتن از طرف بنیادگرایان مذهبی مورد حمله قرار میگرفت، کاردینال بوستون در خطابه ای به جوانان هشدار داده بود که تئوری نسبیت انیشتن "دفاعی پنهانی و هولناک از بیخدایی است" و "تلاشی است برای گسترش شک در مورد خدا و خلقت او در سطح جهانی" انیشتن پیشتر از آن هم از طرف مجامع یهود ستیز نازی اینگونه مورد حمله قرار گرفته بود. انیشتن در ابتدا این مسئله را نادیده میگیرد و از دردسر دوری میکند، خاخام دیگری با نام هربرت گلدستین برای انیشتن نامه ای مینویسد و از او میپرسد که آیا به خدا اعتقاد داری؟ قصد این خاخام یهودی در واقع دفاع از انیشتن بوده است. انیشتن در پاسخ به آن نامه مینویسد که من به خدای اسپینوزا معتقد هستم، که خود را در هارمونی منظم آنچه که وجود دارد نشان میدهد، نه به خدایی که نگران سرنوشت و رفتار انسانها است. (9)

خاخام یهودی در دفاع از انیشتن مینویسد، "اسپینوزا که مردی مست از خدا خوانده شده است، و معتقد بوده است که خدا خود را در تمام طبیعت تجلی داده است قطعاً نمیتواند یک بیخدا خوانده شود." البته این درست است که اسپینوزا را نمیتوان بطور یقین بیخدا نامید، اما قطعاً او را نمیتوان خدا باور نیز نامید زیرا او تعریفی بسیار متفاوت از خدا دارد و آنچه او بدان خدا میگوید هرگز با خدای خدا باوران اینهمانی ندارد، از همین رو است که اسپینوزا و طرفداران اندیشه او را خدا باور نمینامند بلکه همه خداگرا و یا پانتئیسم (Pantheist) مینامند. اسپینوزا معتقد بوده است که خدا بینهایت است و بینهایت بودن او به معنی این است که هیچ چیز خارج از خدا وجود ندارد و هرچه وجود دارد جزوی از خدا است. به این تصور در فلسفه اسلامی وحدت وجود میگویند که دیدگاهی متفاوت با توحید است. از همین رو بوده است که اسپینوزا فیلسوف یهودی تبار هلندی در سال 1656 توسط کنیسه مرکزی آمستردام مرتد اعرام میشود، این کنیسه اطلاعیه زیر را راجع به اسپینوزا منتشر کرده بود: به قضاوت فرشتگان و روحانیون، ما باروخ اسپینوزا، را تکفیر میکنیم، از اجتماع یهودی خارج میکنیم و او را لعنت و نفرین میکنیم. تمامی لعنت های نوشته شده در قانون (منظور تلمود و تورات است) بر او باد، در روز بر او لعنت

باد، در شب بر او لعنت باد. وقتی خواب است بر او لعنت باد، وقتی بیدار است بر او لعنت باد، وقتی بیرون می‌رود بر او لعنت باد و وقتی باز می‌گردد بر او لعنت باد. خداوند او را نبخشد و خشم و غضب خدا علیه او مستدام باد، خداوند نام او را در زیر این خورشید محو کند و او را از تمامی قبایل اسرائیل خارج کند. ما شما را نیز هشدار می‌دهیم، که هیچ کس حق ندارد با او سخن بگوید، چه بطور گفتاری و چه بطور نوشتاری. هیچکس حق ندارد به او لطفی بکند، کسی حق ندارد با او زیر یک سقف بماند، و در دو متری او فرار بگیرد، و هیچ کس حق ندارد هیچ نوشته‌ای از او را بخواند. (10)

خدای اسپینوزا تفاوت بسیار فاحشی با خدای دینی دارد از همین رو است که یهودیان اینگونه به شدت او را تکفیر کرده‌اند. مهمترین تفاوت خدای اسپینوزا با خدای دینی همان است که خدای دینی موجودی مستقل و جدا از باقی چیزها است و دارای شخصیت است اما خدای اسپینوزا چنین موجودی نیست. اسپینوزا همچنین پیامبری و ارسال وحی را بعد از مطالعه دقیق کتب دینی رد کرده است و علیه نبوت استدلال کرده است. او می‌گوید هرگاه پیامبران خوشحال هستند و سر کیف هستند از محبت دوستی، بهشت و سایر چیزهایی که انسان را شاد میکند به آنها وحی شده است و هر وقت عصبانی و خشمگین بوده‌اند آیه‌های قتل و کشتار و جهنم به آنها وحی شده است، این نشان می‌دهد که آیات برخواسته از تمایلات این افراد بوده است نه کسی دیگر. حتی روش نوشتن نیز متفاوت بوده است، پیامبرانی که دانش بیشتری داشته‌اند نوشتارهای زیبا تری بوجود آورده‌اند، پیامبرانی که با فلاسفه آشنا تر بوده‌اند نوشتارهای فلسفی تری پدید آورده‌اند. او می‌گوید تفاوت میان گفتار پیامبران در تورات و انجیل به پیش زمینه‌های آنها و دانش آنها از مسائل بر می‌گردد. بنابر این اسپینوزا می‌گوید این کتابها را نباید جدی گرفت و قابل استناد دانست. از همین رو است که برخی نیز او را بیخدا میدانند. پروفیسور استیون وینبرگ (Steven Weinberg) فیزیکدان برنده جایزه نوبل و از فعالان مدافع بیخدایی که در دوران ما زندگی میکند جمله بسیار قابل تاملی در مورد این سخن انیشتن پیرامون پیروی او از اندیشه خدای اسپینوزا دارد، او گفته است:

اما چه چیزی ممکن است باعث شود که یک شخص از کلمه "خدا" بجای "نظم" و "هارمونی" استفاده کند، به غیر از اینکه او از متهم شدن به اینکه خدایی ندارد و بیخدا است هراس داشته باشد؟ (11)

این ایده توسط بسیاری از علمای دیگر نیز تایید شده است، همه خدایی در واقع در نظر بسیاری از صاحب نظران دیگر وجود ندارد و هواداران این دیدگاه امروزه دیگر به طیف بیخدایان پیوسته‌اند. روشن است که منظور انیشتن از خدا در واقع همان نظام طبیعت و قوانین موجود در بین موجودات بوده است، با این نکته اکنون راحت تر میتوان اینرا فهمید که وقتی او گفته است "خداوند تاس نمی‌اندازد" منظورش این بوده است که او به تصادفی بودن تمام علل اعتقادی ندارد، و وقتی استیون هاوکینز می‌گوید "خداوند تاس می‌اندازد" منظورش احتمالاً بر عکس این نظر انیشتن است، یعنی اینکه او معتقد به عدم قطعیت و بی‌علتی و تصادف است. از خدا گذشته در مورد روح نیز از انیشتن پرسش شده است:

در 17 جولای 1953 بانویی که روحانی تحصیل کرده (دارای جواز) از شاخه مسیحی تعمید دهنده (Baptist) بود به انیشتن در پرینستون نامه‌ای بسیار گرم و دعوت کننده - به مسیحیت نوشت. او در این نامه نقل قولهای فراوانی را از کتابهای مقدس آورده بود، او از انیشتن پرسیده بود که آیا هرگز به رابطه روح نامیرا و جاوید او با خالقش توجه کرده است یا نه، او همچنین پرسیده است که آیا انیشتن اطمینان دارد که بعد از مرگش حیات دائمی در کنار خدا خواهد داشت. مشخص نیست که آیا پاسخ انیشتن ارسال شده است یا نه، اما پاسخ نامه در بایگانی نامه‌های انیشتن موجود است، و در آن بایگانی خط خود انیشتن که متن زیر را به انگلیسی نوشته است موجود است:

من به نامبرائی و جاودانگی اشخاص باور ندارم، و من معتقدم اخلاقیات در انحصار انسان هستند و هیچ مرجعیت فراتر از انسانی پشت آن وجود ندارد. (12)

تکلیف روح نیز اینجا روشن میشود، انیشتن به صراحت اعلام داشته است که به وجود روح معتقد نیست و آنچه او روح خوانده است چیزی بسیار متفاوت با آن چیزی است که مذهبیون آنرا روح می‌خوانند. اینکه شخصی از کلمه روح استفاده کند به این معنی نیست که او معتقد به وجود روح با تعریف دینی اش است. مثلاً اگر کسی بگوید

فلان شخص از روحی قوی برخوردار است یا روحیه ای قوی دارد، یا اگر بگویند موسیقی بتهوون روح آدمی را جلا میدهد این به آن معنی نیست که آن شخص معتقد به روحی است که در آغاز حیات وارد بدن میشود و بعد از مرگ از بدن جدا شده به نزد خدا میرود. به نظر نمی آید توضیح بیشتری راجع به باورهای دینی انیشتن ضرورت داشته باشد. انیشتن را هرگز نمیتوان در دسته خداپسندان قرار داد، او به هیچ عنوان زیر بار باورهای دینی مضحکی همچون وجود خدای متشخص، توحید، معاد و غیره نرفته است. او معتقد بوده است اخلاق مسئله ای کاملاً انسانی است و هیچ ارتباطی به ماوراء طبیعت و خدا ندارد و هر جا در گفته های انیشتن از روح، خدا و دین صحبت شده است باید فهمید که منظور او نظم، طبیعت و اخلاق علمی است. امیدوارم این توضیحات بتواند یاد انیشتن را از تهمت هایی که خداپسندان به او میزنند پاک کند و نشان دهد که او نیز مانند بسیاری از انسانهای بالغ، عاقل و باهوش معتقد به اراجیف دینی نبوده است.

منابع:

- 1) **Albert Einstein, The Human Side, Selected and Edited by Helen Dukas and Banesh Hoffman, Princeton University Press, 1979. pp 32-33**
- 2) **The Private Albert Einstein by Peter A. Bucky with Allen G. Weakland, Andrews and McMeel, Kansas City, 1992, pp 85 - 87.3**
- 3) **Einstein, Autobiographical Notes, 1949**
- 4) **Albert Einstein, The Human Side, Selected and Edited by Helen Dukas and Banesh Hoffman, Princeton University Press, 1979. P.63**
- 5) **Ibid .66**
- 6) **Einstein: A Life in Science, Michael White and John Gribbin, Page 262**
- 7) **Albert Einstein, Ideas and Opinions, by Albert Einstein New York .p. 46**
- 8) **Albert Einstein, The Human Side, Selected and Edited by Helen Dukas and Banesh Hoffman, Princeton University Press, 1979. pp. 69-70**
- 9) **Einstein: The Life and Times, Ronald W. Clark, Page 502**
- 10) **Routledge Philosophy GuideBook to Spinoza and The Ethics, by G. Lloyd, page 1**
- 11) **Weinberg, S. 1992. Dreams of a Final Theory. New York: Pantheon Books. 245**
- 12) **Albert Einstein, The Human Side, Selected and Edited by Helen Dukas and Banesh Hoffman, Princeton University Press, 1979. P.39**

توسط: آرش بیخدا